

از پوشیده گویی تا روشن گویی

محمد مختاری



راه و روش‌ها باید از یک سو عوامل بازدارنده را به درستی بازشناخت، و از سوی دیگر اقتضاها و ایجاب‌های جامعه‌ی خویش را در روابط و تفاهم فرهنگ‌ها دریافت.

ساخت فرهنگی ما، که همه‌ی ساخت‌های دیگر از جمله اخلاق و تفکر ما بر آن مبتنی بوده است، بسیار سخت‌جان و ریشه‌دار است. بر آن چه فرو می‌شکنند نیز اثر ترمیم‌کننده می‌گذارد. گاه آن چه را که نفی شده باز می‌گرداند. در همین یک‌صد ساله وجوه مختلفی از تعدیل و التقاط و استقرار دوباره را تجربه کرده‌ایم. مثلاً نیما شعر خود را از بیان مالارمه‌ای و نگاه بودلری آغاز کرد، اما پس از بیست سال، جریان مسلط در شعر دهه‌ی بیست و سی، رمانتیسیمی شد که حتا لامارتینی هم نبود.

همین‌طور در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، اندیشگی، اخلاقی و... هم بازگشت‌هایی صورت گرفته است و می‌گیرد که در سنت دیرینه ریشه دارد. به طوری که مثلاً در انقلاب مشروطه شاهد بوده‌ایم که چه‌گونه نخست‌وزیر استبداد نخست‌وزیر مشروطه هم می‌شود، مثل عین‌الدوله.

از این‌رو با انقلاب بهتر دریافتیم که با یک نظام دیرینه‌ی تاریخی - فرهنگی روبه‌روایم که عین ساخت و نظام درونی ماست. درون و بیرون ما عرصه‌ی یک حضور فرهنگی است. این هر دو مثل یک متن واحدند که تجزیه‌ناپذیر است. یعنی تحلیل و تأویل درون و بیرون از هم تفکیک‌ناپذیر است. چه بسا کوشیده‌ایم در بیرون با فرهنگی دیگر رابطه بگیریم، اما در درون باز بر همان اساس قدیم عمل کرده‌ایم. چه بسا شاعران و نویسندگان و مبارزان سیاسی و منتقدان فرهنگ و اخلاق و... که به رغم تضاد با وجوه بازدارنده‌ی کهن، خود انگار صدای همان وجوه بازدارنده می‌شوند. یعنی به رغم طرح گرایش‌های مدرن، گفتارهای سنتی از زبان می‌تراود. به رغم توسل به شیوه‌های جدید رفتاری، زیر سلطه‌ی شیوه‌های قدیم رفتار می‌مانیم. به رغم طرح دمکراسی دیکتاتورمآبانه عمل می‌کنیم. به رغم طرح مشارکت بیش از هر چیز خواستار آمریت می‌شویم. به آمریت پدران و ریش‌سفیدانه و دیکتاتوری صالح و نظایر این‌ها می‌گراییم که ریشه در ساخت استبدادی دیرینه دارد. بنابراین از آزادی هم مستبدانه دفاع می‌کنیم. با این‌که به واژه‌های جدید می‌گراییم، آن‌ها را در بافت سنتی به کار می‌گیریم. به رغم جستجوی لحن و وجه بیان متناسب با ضرورت‌های تحول، از لحن مسلط و ایستای حفظ وضع موجود فارغ نمی‌شویم و در نهایت به شتر گاو پلنگی تبدیل می‌شویم.

گفتارهای نهادی شده، خود را در ترکیب بیان یا در کلیت آن نمایان می‌کنند تا این‌که باز به سلطه‌ی ساخت‌های گذشته برگردیم. خواه در ادبیات و سیاست و توزیع خبر، خواه در رفتار و روابط و... در بهترین حالت هم از دستاوردهای فرهنگ نو، به صورت ابزاری

محمد مختاری از مهرماه تا اسفند ۷۴ به دعوت چند مؤسسه‌ی فرهنگی ایرانی و غیرایرانی مثل «انجمن نویسندگان ایرانی کانادا»، «دانشکده‌ی ملی زبان‌ها و تمدن‌های شرقی پاریس»، «کتابخانه‌ی مرکزی روتردام هلند» و... برای شعرخوانی و سخنرانی به کشورهای کانادا، آمریکا، هلند، فرانسه، آلمان، اتریش و سوئد سفر کرد. عنوان برخی از سخنرانی‌ها که همه بر مبنای بازخوانی فرهنگ است عبارت است از «فرهنگ بی‌چرا»، «سنخ‌شناسی زبان ستیز»، «ساخت تأمل»، «از روشن‌گویی تا پوشیده‌گویی» و... آنچه می‌خوانید یکی از سخنرانی‌هاست که به همان صورت تقریری در اختیار «فرهنگ توسعه» قرار گرفته است.

ما را عریان کرد. شروع کردیم به دریافتن این‌که چه بوده‌ایم و نمی‌دانسته‌ایم. شروع کردیم به فاصله گرفتن از ساخت‌های مستقر فرهنگی. یعنی ساخت‌های سیاسی - اجتماعی، اقتصادی، رفتاری، اخلاقی، بیانی و...

ضرورت بازخوانی به ویژه از آن‌روست که عادت‌کردگان به ساخت‌های سنتی شدیداً از آن اکراه دارند. برای آنان برخورد انتقادی با فرهنگ سنتی خویش‌اند و پذیرفتنی نیست. سنت ترجیح می‌دهد که با توجه به پایه‌ها و مایه‌های ریشه‌دارش بحران موجود را براساس ارزش‌ها و روش‌های خود حل کند. در حقیقت لمیند دوباره بر عادت‌ها را خوش می‌دارد، و پی می‌گیرد.

اما انقلاب اساساً نوعی ساخت‌زدایی است. تغییر در ساخت‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و اندیشگی و اخلاقی و بیانی است. پس هم برای کشف راه‌های دگرگونی و هم برای درک تناسب اجتماعی این

بازخوانی فرهنگ که مبنای سخنرانی‌های من در این سفر است یکی از ضرورت‌های دوران ماست. نزدیک به یک‌صد و پنجاه سال است که جامعه‌ی ما درگیر سنت و نو مانده است و به تقابل فرهنگ‌های خودی و غیرخودی گرفتار است و دوران بحرانی گذار خود را طی می‌کند. پس ناگزیر است برخورد سنجیده و آگاهانه‌ای با این درگیری و گرفتاری داشته باشد. یعنی باید به نقد تفکر و بازخوانی همه‌جانبه‌ی فرهنگ خود بپردازد و مبنای تفاهم با فرهنگ جدید را دریابد. اگرچه سابقه‌ی این امر به دوره‌ی مشروطه می‌گردد. بازخوانی در این معناست که همه‌ی پندارها و گفتارها و رفتارهای نهادی شده را باید از دل این زندگی، جامعه و فرهنگ بیرون کشید و دوباره خواند. تا با درک همه‌جانبه از «خویش» بتوانیم با آن چه غیرسنتی و نو و غیرخودی است مواجه شویم. بازخوانی فرهنگ از دوره‌ی انقلاب ضرورت اساسی و همه‌جانبه یافت، چون انقلاب به هر حال ذات

به هر حال این دریافت که کل فرهنگ ما باید از خوانی شود اگرچه یکی از نقاط عطف دوران ماست، تازه خود نقطه‌ی آغاز است.

در این بحث می‌خواهم به بازخوانی چند وجه بیان پردازم که به نقد روش و منش نهادی شده‌ی ما یاری می‌کند. به سه وجه بیان (البته مقصودم وجه عمومی بیان است) می‌توان توجه کرد که رواج اجتماعی‌شان هم به طور تاریخی در پی هم است:

الف - پوشیده‌گویی

ب - رک‌گویی تا دریده‌گویی

ج - روشن‌گویی

تعریف و تبیین این سه وجه را در بحث از هر یک ارائه خواهیم کرد. اما فعلاً با توجه به هدف اصلی این بازخوانی، که بسط تفکر انتقادی است، به رابطه‌ی هر یک از این سه وجه با «آزادی اندیشه و بیان» که از مهمی بسط تفکر انتقادی است اشاره می‌کنم.

پوشیده‌گویی بیانی است نامتجانس با تفکر انتقادی. از اعتقادی نشأت می‌گیرد که برای اندیشه و بیان حد و مرزهایی قائل است. یعنی هم برخورداری از آزادی اندیشه و بیان را حق برابر همگان نمی‌داند؛ و هم موضوع‌ها و مسائلی را بیرون از صلاحیت اندیشه بیان عمومی می‌پندارد. در نتیجه از چون و چرا می‌رمد، بالمآل خواستار تثبیت وضع موجود است.

روشن‌گویی بیانی است متجانس با تفکر انتقادی. براساس حق همگانی آزادی اندیشه و بیان می‌آید که هر عرصه‌ی حیات فردی و اجتماعی را مشمول چون و چرا می‌شناسد. در نتیجه با کشف و آشفتن و تغییر وضع هم‌ساز است.

اما رک‌گویی که اغلب تا دریده‌گویی تسری می‌یابد، یا با آن مشتبه و آمیخته می‌شود، وضع مناقض و نابه‌هنجاری دارد. این وجه، رفتار دوگانه‌ای از زبان است که در معنا و محتوا بر سنت پوشیده‌گرایی می‌ماند، اما در لفظ و شکل حد و مرزها را درهم می‌ریزد. از اعتقادی برمی‌آید که آزادی اندیشه و بیان مستثنا و منحصر به حق و حقیقت و احکام خود دانند و می‌طلبند.

تاریخ اجتماعی و فرهنگی و سیاسی معاصر ما در هر سه وجه را در مقاطعی تجربه کرده است. اما هر حلقه نیز با سلطه‌ی یکی از آن‌ها همراه می‌شده است. موقعیت‌ها و مصلحت‌ها و اقتضاها و عواملی بسبب می‌شده است که یکی از این وجوه، موقعیتی برتر پیدا کند؛ و دیگری فرعی شود. یکی فراگیر شود و دیگری به حاشیه رانده شود.

اما آنچه به طور کلی از تاریخ فرهنگی ما می‌آید این است که پوشیده‌گویی اقتضای تاریخ سیاسی - اجتماعی کهن ماست که بر ساخت‌های استبدادی مبتنی بوده است. من مشخصات این

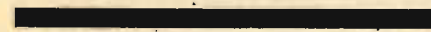
ساخت‌ها را با عنوان «شیان - رمگی» پیش از این توضیح داده‌ام. (ر.ک. فصل دوم «انسان در شعر معاصر» و نشریه‌ی تکاپو شماره‌های ۱ و ۲). پس در این جا بیش‌تر به چه گونه‌گی این وجه بیانی می‌پردازم تا به چرایی تاریخی آن.

جامعه‌ی ما در سه مقطع تاریخی معاصر، کوشیده است از این وجه غالب فاصله بگیرد. اما متأسفانه در هر سه مقطع باز دچار عوامل بازدارنده‌ی دیرینه شده است. اول بار در انقلاب مشروطه. بار دوم در دهه‌ی بیست و نهضت ملی تا کودتای سال سی و دو. سومین بار در سال‌های آغازین انقلاب ۵۷. البته تجربه‌ها و کوشش‌هایی که برای فاصله‌گیری در هر دوره به‌دست آمده، اگرچه ناکافی و گسسته بوده است، خود مبنا و پشتوانه‌ای است برای این مرحله‌ی آخر که به بازخوانی جدی‌تر و فراگیرتری باید بینجامد. ضمن این که بسیاری از بهره‌وری‌های ذهنی و انتقادی جامعه‌ی ما نیز در همین دوره‌های گذرای آزادی نسبی و توأم با هرج و مرج فراهم آمده است.

پوشیده‌گویی مشخصه‌ی جامعه‌ای است که در آن تفکر انتقادی نهادی نشده است. تفکر انتقادی روش و گرایشی است برای چون و چرا کردن در همه‌چیز. چون و چرا هم زاییده‌ی شک است و هم زاینده‌ی شک. شک نیز با پذیرش و پیروی هم‌ساز نیست. پذیرش و پیروی لازمه‌ی ثبات نهادها و ساخت‌های مسلط است. پس پوشیده‌گویی وجه غالب بیان در فرهنگ و جامعه‌ای است که لرزش و تردید در پایه‌ها و بنیادهای خود را تاب نمی‌آورد. واقعیت را تنها به همان شکل و حد و وضعی که می‌پسندند و می‌پذیرد تبیین می‌کند. از این رو در پوشیده‌گویی هم تحمیل هست هم پذیرش. هم بخشی از واقعیت پوشیده می‌ماند، هم بخشی از شهروندان، یا در حقیقت «رعایا»، امکان بیان واقعیت را پیدا نمی‌کنند. هم بخشی از بیان به سکوت و تمکین و تحریف می‌گراید و هم موضوع بیان محدود می‌شود. پیداست که این همه از دیدگاهی نشأت می‌گیرد که نمی‌تواند با تمام واقعیت مستقیماً رابطه بگیرد. یعنی پوشیده‌گویی، هم با معرفت واقع‌گرا ناسازگار است؛ و هم با روابطی که تبلور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، اندیشگی، اخلاقی این واقعیت است ناهمخوان است.

وقتی معرفت‌شناسی غالب جامعه، یک نظام «پوشیده‌گرایی» شناختی باشد، خواه در مسایل تخصصی علم و فلسفه و... خواه، در مسایل عمومی زندگی اجتماعی و اخلاقی و...، ساخت‌های جپانی‌اش نیز در پوشیده‌گویی شکل می‌گیرد. عقلی و ذهنی شدن بخش عمده‌ای از معرفت‌گذشته‌ی ما، دور بودن آن از تجربه، و حتا بیگانه‌بودن با آن گونه‌ای از بینش علمی که مستقیماً و فارغ از هر رمز و راز و واسطه‌گری و پیش‌فرض و حکمی با واقعیت انسان و جامعه و

● روشن‌گویی بیانی است متجانس با تفکر انتقادی. براساس حق همگانی آزادی اندیشه و بیان پدید می‌آید که هر عرصه‌ی حیات فردی و اجتماعی را مشمول چون و چرا می‌شناسد.



جهان مواجه می‌شود، خود به خود حوزه‌ی اندیشگی و غور و غوص و تحقیق و تحلیل را در فضایی پوشیده فرو می‌برد.

واقعیت این است که آگاهی‌های ما از خودمان و جهان، در گذشته، معطوف به آگاهی‌های معرفتی غیر تجربی بوده است. اولویت و برجستگی امور در نظر ما با آن‌هایی بوده است که با حوزه و حدود زندگی محدودمان تناسب داشته است. زبان همواره به آگاهی‌ها و ناآگاهی‌های معمول زندگی معطوف است. در نتیجه زبان معطوف به آگاهی‌های پوشیده، ناتوانی‌های بشری را در برابر ناشناخته‌ها مبنا قرار می‌دهد و فقط از بابت پذیرش ناشناخته‌ها و تمکین به آن‌ها، بر ناتوانی‌های بشری تأکید می‌کند. نه از بابت فایق آمدن بر ناتوانی‌ها.

بدین ترتیب پوشیده‌گویی به اعتباری عبارتی است از مغفول گذاشتن واقعیت یا بخش‌هایی از واقعیت. در چنین برخوردی، حضور واقعیت در کل گستره و ابعادش درک نمی‌شود. انگار نه انگار که چنین ابعاد و گستره‌ای هست. مثل بسیاری از عرصه‌های واقعیت که به یاری علوم طبیعی و تجربی، و بسیج همگانی فرهنگ مدرن در چند قرن اخیر بر بشر مکشوف شده است. حال آن که اصلاً بودن یا نبودن‌شان به خاطر ما هم خطور نمی‌کرده است.

البته پوشیده‌گویی در معنای رستن آگاهانه از قید واقعیت، یا از قید تدقیق واقعیت، نیست. پوشیده‌گویی و پوشیده‌گرایی سلب‌کننده‌ی دقت است، اما سلب دقت صرفاً یک امر آگاهانه و ارادی نیست. ذهن در جامعه‌ی پوشیده‌گرا، به مرور به پوشیده‌گرایی عادت می‌کند. پوشیده‌گرایی به مرور به روش و منش تبدیل می‌شود. پرهیز ملکه‌ی ذهن می‌شود. و این به معنای نهادی شدن است، خواه در روان‌شناسی فردی و خواه در وضعیت اجتماعی. یعنی نگفتن عین واقعیت از ندیدن عین واقعیت جدا نمی‌ماند؛ و برعکس. پس با نیندیشیدن به عین واقعیت همراه می‌شود.

عادت وجهی از گفتار و رفتار و پندار نهادی شده است. هم خصیصه‌ای روان‌شناختی است، و هم مشخصه‌ای اجتماعی. هم موضوعی سیاسی است، و هم عملی اعتقادی و اندیشگی. پس در بررسی عادت‌ها می‌توان با این مساله روبه‌رو شد که چرا تقریباً کل یک جامعه هوادار سانسور می‌شود. یا به هر حال با درجاتی از سانسور اخت می‌ماند.

امکان واقع‌گرایی در این وجه از بیان، هم از

طریق کل‌گرایی دستگاه معرفت از دست می‌رود، و هم از راه تعیین حد و مرز و حکم سیاسی و عقیدتی و اجتماعی مجاز و غیرمجاز، البته تشخیص مجاز و غیرمجاز یا رعایت آن‌ها، خود به مبنایی تبدیل می‌شود که متقابلاً بر همه چیز تأثیر می‌گذارد.

در حقیقت این کل‌گرایی و ندیدن تمام واقعیت که به مجاز و غیرمجاز سیاسی و اخلاقی و رفتاری و اندیشگی و... می‌انجامد، حاصل قطب‌بندی تفکر و معرفت کلی‌گراست. واقعیت از این دیدگاه نئوی اول قطب‌بندی می‌شود: خوب و بد، زشت و زیبا، سفید و سیاه، حق و باطل، روشنی و تاریکی و... سپس پذیرش و انکار، دفع و جذب، مدخ و هجو و... ادامه می‌یابد. دوری که مثل پیشینگی مرغ و تخم‌مرغ تداوم دارد.

پس پوشیده‌گویی شیوهی اعلام تجانس در کلیات است. دید کلی، کلی‌گرایی، کلی‌بافی و... همه هم‌ساز با چنین شیوه‌ای است. تمام تدقیقات این نوع فکر و زبان در عرصه‌های محدود و معینی است. پس این زبان نمی‌تواند بر همه‌ی اجزای حیات گشوده شود؛ یا با همه‌ی حیات رابطه گیرد. امکان رابطه را پیشاپیش از خود سلب کرده است. چون اساساً از تنوع و کثرت حیات بازمانده است.

مثلاً کلی‌گرایی نهادهای قدرت سبب کلی‌گرایی اندیشه می‌شده است و این خود سبب کلی‌گرایی زبان در این وضع به ناچار از راه مقولات معینی فعال می‌ماند. عین خود فکر. عین خود زندگی که تنها در عرصه‌های محدودی جریان دارد. پس تجربه‌ی تاریخی زبان محدود می‌ماند. یعنی شیوه‌ی بیان، چه از لحاظ آوایی و لحن، چه از بابت نحو و جمله‌بندی، یا در عرصه‌ی تصویر و حوزه‌ی خیال، از رفتارها و گفتارها و پندارهای نهادی شده متأثر می‌شود و حذف و سانسور، چنان که جای دیگری توضیح داده‌ام (ر.ک. آدینه‌ی شماره‌ی ۹۷) به صورت یکی از مشخصات فرهنگی درمی‌آید. یعنی پوشیده‌گویی مروج و مبلغ فقدان تفاوت می‌شود. تأکیدش همه بر هم‌سازی و وحدت و عدم اختلاف است. نمی‌تواند وجود گروه‌ها، گرایش‌ها، اندیشه‌ها و زبان‌های مختلف را بپذیرد. به همین سبب اصل مورد قبولش در مساله‌ی هماهنگی اجتماعی، «پیرو» است نه اتحاد. این یعنی حذف بخش‌های مختلف در اندیشه و بیان، و رد تنوع و

● پوشیده‌گویی مشخصه‌ی جامعه‌ای است که در آن تفکر انتقادی نهادی نشده است.

● کلی‌گرایی نهادهای قدرت سبب کلی‌گرایی اندیشه می‌شده است و این خود سبب کلی‌گرایی زبان.

کثرت، و چار زدن وجه مورد پذیرش که هم‌سانی و هم‌نواختی و متحدالشکلی است. فرا خواندن همگان به هواداری و پیروی. یعنی دفع و رد و طرد و حذف و نفی آن‌چه از حوزه‌ی پذیرش و خودی بیرون است. بدین ترتیب پوشیده‌گویی به معنای حذف در حذف است. خود از حذف و محدودیت نشأت می‌گیرد، بعد به حذف و محدودیت می‌پردازد.

اکنون به چند نمونه از گفتارهای نهادی شده، در یکی از عرصه‌های پوشیده‌گویی، اشاره می‌کنم تا این بازخوانی بهتر مشخص شود. درباره‌ی «سکوت» امثال بسیار داریم. از جمله:

زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد؛

چه گویم که ناگفتم بهتر است

زبان در دهان پاسبان سر است؛

ما را چه به این حرف‌ها؛

دیوار موش دارد موش هم گوش دارد؛

تا مرد سخن نگفته باشد

عیب و هنرش نهفته باشد؛

سکوت موجب رضاست؛

ما نه سر پیازیم و نه ته پیاز؛

آدم باید به اندازه‌ی دهنش ... بخورد؛

جواب ابلهان خاموشی است؛

در دهنم را وا نکن؛

هیس، ساکت، خفه‌شو، فضولی موقوف و... و از این قبیل بسیار است.

می‌بینید که این فرهنگ چه تمهیداتی اندیشیده است برای حرف زدن، تحقیق نکردن، پوشیده داشتن نظر، برای توزیع نشدن خبر، برای جلوگیری از آزادی بیان، برای درک نکردن و نشدن حق بیان، برای خفقان گرفتن و...

سکوت‌هایی که در فرهنگ اختناق باب می‌شود، باید با سکوت‌های مربوط به فرهنگ آزادی تفاوت داشته باشد. مثل دیگر رفتارها. البته ما از این‌گونه هشدارها هم داشته‌ایم که:

دو چیز طیره‌ی عقل است: دم فرو بستن

به وقت گفتن و، گفتن به وقت خاموشی

اما این گونه هشدارهای منطقی دو سویه وجه غالب بیان نبوده است. بل که آن وجهی غالب بوده است که به همه چیز جامعه‌ی پوشیده‌گرایی پوشیده‌گویی بخورد. در مثال‌های ارائه شده، سکوت هم به معنای پوشیده ماندن بیان از روی مصلحت است، هم نشان تقیه و ترس است، هم ریاکارانه است و هم زورگویانه و... در تمام این پرهیزها هم حقیقت از دست می‌رود. به همین ترتیب می‌توان مثال‌های دیگری را هم از فرهنگ کوچه و بازار، برای بازخوانی انتخاب کرد تا وجوه مختلف پوشیده‌گویی و پوشیده‌گرایی ما بهتر شناخته شود. به خصوص امثال مربوط به «زن»، «صحبت حکام»، «ریا» و...

وضع سلسله مراتبی قدرت، که خیلی هم پیچیده و منتظم نبوده است، ایجاب‌های مخصوص به خود داشته است. همه‌ی این ایجاب‌ها هم با پذیرش و

پیروی و خاموشی و تمکین هم‌خوان بوده است، مثل دیگر عرصه‌ها. اختناق فکری و استبداد سیاسی که از هم تفکیک‌ناپذیرند، زبان را در هر عرصه به سمت «بسته ماندن» و محدودیت می‌رانده است. یا پیچیده و رمزگونه و پرگو اما توخالی می‌کرده است. آسیب‌شناسی زبان ما در حوزه‌ی سیاست و ادب نشان می‌دهد که وقتی زبان، مشارکتی مشخص و معینی نداشته باشد، یا وقتی زبان مجاز نباشد به موارد معینی اشاره کند، پس یا به چیزهای محدودی اشاره می‌کند، یا اشارات گنگ و مبهم از آب درمی‌آید. یک صفحه به نثر و به نظم حرف می‌زنند تا در مجموع سطری یا نکته‌ای را در لفافه به سمع مبارک برسانند. برای یک تذکر دوسه صفحه را با مجیزگویی سیاه می‌کنند. تازه به آن‌چه هم اشاره می‌کنند اختیاری نیست. زیرا دقیقاً به همان که در نظر داشته‌اند اشاره نکرده‌اند. اگر مقایسه‌ای صورت گیرد میان مجموعه‌ی نوشته‌های ستایش‌انگیز و هجوآمیز نظم و نثر و کل موارد انتقادی موجود در زبان ادبی و سیاسی و مطبوعاتی ما، این معنا بهتر دریافت می‌شود. معلوم می‌شود که چه گونه زبان در طرح موضوع‌ها، هم از تنوع بازمانده است و هم از کثرت.

وقتی خاطر مبارک بالایی‌ها در هر رده و هر دوره و هر عرصه‌ای باید آسوده باشد، پس پوشیدن عقیده، خبر، نظر و... بسیار طبیعی می‌نماید. هیچ وقت هیچ اتفاق قابل به عرضی نمی‌افتد. همه چیز امن و امان است. همه در شادکامی و نشاط به سرعت به سمت توسعه و سعادت و تمدن بزرگ و... در حرکت‌اند. کوه را گاه نمودن در سیئات، و گاه را کوه جلوه دادن در محسنات. پس خواه‌ناخواه ریا و دروغ هم وزیدن می‌گیرد. نه تفکر به شفافیت دست می‌یابد، نه بیان.

در پوشیده‌گویی زبان به رفتاری دوگانه می‌گراید که در بخش بعد هم بدان خواهیم پرداخت. اما در این جا اشاره می‌کنم که رفتار دوگانه‌ی زبان، متناسب است با موقعیتی که گوینده در آن قرار می‌گیرد. زبونی و خاک‌ساری و ملائمت و تجمع و در یوزه در برابر بالایی‌ها. طنطنه و خطاب و عتاب و عبارات قلنبه‌سلب و پرمطراق و بزرگ‌نمایی و درشتی و... در برابر پایینی‌ها. صراحت و تحکم و تند و تیزی از موضع قدرت، چاپلوسی و ریا و راز و نیاز و در یوزه از موضع ضعف.

جالب توجه‌ترین بخش مساله آن‌جاست که حواشی فرهنگ قدرت، که به کارمندان امنیتی فرهنگ می‌توان تعبیرشان کرد، لب به سخن بگشایند. بیان اینان به راستی عبرت‌انگیز است. یک سوی بیان‌شان پوشیدگی مطلق است، و سوی دیگرش آشکارگی تا حد دیده‌گویی صرف. وجه اول هنگامی است که مخاطب‌شان خود قدرت است. آدم باید با مویچه دنبال یک نکته‌ی واقع‌گویانه یا تذکری باشد که توضیحش از شان خواسته شده است. وجه دوم وقتی است که درباره‌ی کسانی سخن گویند که مورد اخم و تخم قدرند. چنان در نفی و طرد و تقبیح و

213701 567812345 145678923 0732345678 2237723450017 56789
 18565212 212456 02134 1145678 1243456789 1346789012 13490
 357891 501234 034567 0519012 031537012012 10372920217569
 201 303456 4710747 865 1323456 7075678 173278017 55678
 1345 678910 2345678 13456 113132468 111 555 430810 131991
 22678 1325613 114356 01789014 1225870 166789001 301227
 195310 85154223 13456321203 1343467867023 172 115 12
 31576 1367861 02458 13451010 1239035701023 567287
 0198112 35157357 15223 12365 144872316 16137872 0132787
 1245 014278 22100 3467 073795 6547 023345 13345677
 3561 8650 13457 815 134567 3731 123507 123 02456 2231
 0219412 3342 7760 1235678 145689 2345602 01327813 11
 14778 245 11346778 785223 02194578 311313 4756 123430
 315 0157007 81 32101 125678 0357 0707 1288 107
 222787682 12345677 134 06752112 30135 687875 07 1568
 134675 12302 17123 01378 10875 156767678 567822 372
 787 1185118 123 124 127 07376223 43210 134578270071
 235827 075 125023 134330 113458940 14567 018235 12332
 11409 04 10887 1234578 23257 233775 2648 45843210 147
 327 178903 3454 01966 1342381 1146873 73748 7E3957810
 01813 124 158790123 13458 39 8335 92456 1256821 58502
 1245800 9102 3485577 07574223 114937 023472 3457 07742 183
 334781 876978 21185 134575676 2134 01 1345680 23401
 4567 057421 0078 2270 23487740123 5823 30456 7860 134
 1354 113 0N37 11507 9245 234577 02734 11234587 37288
 144012 456 13425 61875 12456 137 4578777 013127 2237
 0233450 123578 910 3337 123478 225 010102 ---
 55410 22367 03 2710



چنونی و تنبیه داد سخن می دهند و گرد و خاک می کنند
 که خودگرمه و داروغه و پلیس و مأمور امنیتی هم به
 گردشان نمی رسد. به قول حافظ که به طنز البته گفته:
 به یمن قوت بازوی بندگان وزیر
 به سیلی اش بشکافم دماغ سودایی
 این خاصیت کسانی است که استعداد عجیبی
 دارند در استحاله و ریا. استحاله در قدرت مسلط و ریا
 در منش و گرایش. اینان به ویژه با کسانی بهتر
 درمی افتند که از دایره قدرت بیرون مانده باشند و
 دستشان از عرب و عجم کوتاه باشد. پس یک روز به
 بد دینی و قرمطی بودن متهم شان می کنند، روزی
 آن ها را نوکر اجنبی می خوانند، و این روزها هم
 روشن فکر بی دین و فحشانویس و خواهان آزادی
 جنسی و...

بل که همه چیز را آلوده و توخالی می کند، مثل خود
 زبان. دودوز بازوی و تقلب زبانی و زبان سازی تا حرف
 زدن به گونه ای که همیشه جای عدول و چرخش صد و
 هشتاد درجه ای در آن باقی باشد. پس کتمان و دروغ و
 تزویر و همه ی عوامل فاسدکننده ی دیگر پی آمد
 ناگزیر و اجزای ناگزیر آن است. از جمله فساد زبان.
 پوشیده گویی باب های بسیار دارد که امکان طرح
 تمام آن ها در این جا میسر نیست. امیدوارم بتوانم در
 بحث های دیگر به بررسی آن ها در حد بضاعت
 بپردازم. اما این جا به برخی از عنوان ها اشاره می کنم تا
 از دنباله ی موضوع باز نمانم:

سانسور و مکانیسم و شیوه های رسمی و
 غیررسمی آن و گروه های فشار برای منع و حذف، از
 جمله ی این باب هاست.
 هم چنین نمادگرایی در شعر و هنر، به ویژه
 سمبولیسم که وجه هنری دوران ما در پوشیده گویی
 بوده و به کلیشه و کُد انجامید. یعنی کلیشه سازی و
 کلیشه پردازی از زبان استعاری به ویژه در شعر دهه ی
 پنجاه که به کدگرایی تبلیغی - ادبی - سیاسی تبدیل
 شد و به اعلام واژه های ممنوع معینی از سوی اداره ی
 ممیزی و نگارش انجامید.
 زبان رمز و اسطوره
 پوشیده گویی در آشفته گی ذهن و زبان و ترجمه و...

* * *

انقلاب مشروطه اولین دوره در فاصله گیری از
 پوشیده گویی بود. این فاصله گیری هم با تجربه ای
 مختصر در روشن گویی همراه شد و هم تبلوری از
 رک گویی را ارائه کرد.

بیکار برای کسب آزادی و عدالت در دوره ی
 مشروطه، گشایشی در عرصه ی زبان بود که از
 یک سو به انتقاد از مجموعه ی فرهنگی جامعه
 می پرداخت؛ و از سویی تبلور مبارزات سیاسی بود. نفی
 عوامل بازدارنده ی سنتی به معنای نفی ساخت های
 دیرینه ی استبدادی بود. پس طبعاً با نفی ساخت های
 بیانی پوشیده گرا و پوشیده گو همراه بود. بازخوانی
 فرهنگ سنتی، با توجه به فرهنگ مدرن اروپایی، بر
 تضاد و ستیز سنت و نو، هم در فرهنگ و سیاست و هم
 در اندیشه و بیان مبتنی بود. زیرا این دو به ناگزیر
 هم سو با هم و تفکیک ناپذیر از هم است.

اما تبلیغات سیاسی الزاماً به گسترش عوامل
 بازدارنده در میان مردم وابسته بود. از این رو از همان
 ایام، ایران دچار یک مشکل مزمن تاریخی - فرهنگی
 شد. از یک سو به تغییر فوری کوتاه مدت در
 ساخت سیاسی جامعه نیازمند بود، و از سویی ناگزیر بود
 ساخت های دیرینه ی فرهنگ استبدادی را دگرگون
 کند که خواه ناخواه امری بطئی و درازمدت بود. در
 حقیقت هرگونه تغییر بنیادی در گروه نفی ساخت های
 قدیمی بود که در کل حیات فردی و اجتماعی ریشه دار
 بود. اما نفی این ساخت ها خود موقوف به نفی فوری
 ساخت سیاسی بود که در خط اول جبهه بود. این دو
 ضرورت کاملاً به هم وابسته بود. برای تغییر بنیادی،
 اول باید ساخت سیاسی تغییر می کرد. تغییر ساخت
 سیاسی نیز هنگامی اثربخش بود، یعنی
 بازگشت ناپذیر می شد، که تحول در تمام سطوح و ابعاد
 جامعه و فرهنگ صورت پذیرد.

از همان زمان دو ضرورت متقابل، یعنی حل
 عاجل مشکل سیاسی و دگرگونی بنیادی فرهنگ به
 هم آمیخت. ضرورت متقابلی که هم چنان به صورت

● رک‌گویی که تا دریده‌گویی تسری می‌یافته است، پیش از هر چیز نمودار بارزی از پاره شدن کیسه‌ی زبان پوشیده‌گوی تاریخی ما، و واکنشی در برابر آن بوده است.

● تبلیغ حفظ ظاهر به مساله‌ی فراگیر تبدیل می‌شود تا آنچه در باطن می‌گذرد مکتوم بماند.

معضل بزرگی باقی مانده است. یعنی با استعدادی که ساخت‌های استبدادی دیرینه در ترمیم شکستگی‌ها از خود نشان داده‌اند، و در آغاز بحث بدان‌ها اشاره شد، مشکل و بحران تا به امروز تداوم یافته است. سال‌های اولیه‌ی تجددخواهی با انتقادهای فرهنگی همراه بود. اما سال‌های پسین عمدتاً به برخوردهای سیاسی سپرده شد. از این‌رو هنگامی که سیاست در جهت تغییرات و افت‌وخیزهای انقلاب در اولویت بحث و بررسی قرار گرفت، قادر نشد ساخت‌های فرهنگی متناسب را با همان آهنگ حرکت خود پدید آورد. به سبب ریشه‌داری ساخت‌های سنتی نمی‌توانست هم پدید آورد. پس ساخت آزادی‌خواهانه‌ی سیاسی در چنبره‌ی ساخت‌های استبدادی فرهنگ گرفتار ماند: تضادها و تناقض‌ها و پی‌آمدهای دوره به دوره، همراه با دخالت دولت‌های استعماری، مشروطه را به شکلی می‌راند که محتوای استبداد داشت.

سرگذشت و سرنوشت شیوه‌ی بیان نیز از این موقعیت برکنار نبود. در ابتدا با انتشار رساله‌ها و مقالات انتقادی، زبان به تحلیل و مقایسه و انتقاد گرایید. کتاب احمد و مسالک‌المحسنین طالبوف در طرح منطقی مدنیت و علم و پیشرفت در مقابل بی‌نظمی و عقب‌ماندگی و جهل، سیاحت‌نامه‌ی ابراهیم‌بیک درباره‌ی اوضاع و اخلاق و عادات و گرفتاری‌های شهر به شهر ایران، مقالات علمی و ادبی و سیاسی و اجتماعی و عقیدتی سیدجمال‌الدین اسدآبادی برای نهضت فکری و اجتماعی و اتحاد اسلام، نوشته‌های میرزا ملک‌خان درباره‌ی آزادی و قانون و حقوق اساسی فرد و اخذ تمدن اروپایی، تالیفات میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی و آخوندزاده و... همه از کوشش در راه بیداری ملت و ادامه‌ی فرهنگی حکایت می‌کرد که با فرهنگ سنتی در تعارض و تضاد بود. نقطه‌ی اتکالی اغلب این نوشته‌ها تأمل در فرهنگ موروثی، اخلاق و عادات و رسومی بود که باید دگرگون می‌شد.

اما ادبیات مشروطه به‌زودی حوزه‌ای گسترده‌تر و وسیله‌ای عمومی‌تر برای بیان برگزید که با حرکت‌ها و موقعیت‌ها و گسترش جنبش سیاسی هم‌سازتر بود. اما مطبوعات موقعیت ویژه‌ای یافت که سزاوار هم بود. اما گرایش انتقادی و نسبتاً عمیق‌نگر نخستین را به صورت فرعی درآورد و تحت‌الشعاع قرار داد. ادبیات انتقادی به حوزه‌ی زبانی روزنامه‌ها کشیده

شد که اساساً عرصه‌ی برخوردهای سیاسی بودند تا عرصه‌ی بسط معرفت و انتقاد فرهنگی. البته روزنامه‌ها هم به نشر عقاید مختلف می‌پرداختند، و هم ناچار به خلاصه‌گرایی مطبوعاتی بودند. و خواه‌ناخواه تابع و مشوق عمل سیاسی روزمره بودند. در نتیجه در معضل یادشده سمت عمل سیاسی و حل عاجل مشکل را گرفتند، و از آن‌ها هم همین انتظار می‌رفت. ده‌ها روزنامه‌ای که منتشر می‌شد و روز به روز هم بر شمارشان افزوده می‌شد، بر اخبار و وقایع و برخوردهای تند و تیز و صراحت بیانی روزنامه‌ای و مردم‌پسند و باب روز متمرکز می‌ماند. موج روزنامه‌نویسی خودبده‌خود تفکر انتقادی را به سطح برخوردهای روزمره می‌کشاید و حتی کم‌کم به همان منحصر می‌داشت. مقالات سیاسی و اخبار و شعر و نثر اعتراضی و انتقادی در عداد هم و به سمت لحن واحد عامه‌پسند می‌گرایید. به ویژه که برخی از روزنامه‌نگاران خود از معرکه‌بازان حرفه‌ای سیاست یا مبارزان بی‌باک و عمل‌گرا بودند که به قول کسروی «زور به تندنویسی می‌زدند». تندنویسی در معنای شاخ به شاخ شدن با اشخاص و مقامات و جریان‌ها و انجمن‌ها و... جای بسط تفکر انتقادی و بازخوانی فرهنگ و طرح آگاهی اجتماعی را می‌گرفت که از نظر عامه نیز چشم‌گیرتر و جذاب‌تر بود. انتقاد از فرهنگ که به‌ضرورت با روشن‌گویی ملازمه دارد، مجال نمی‌یافت و جای خود را به بحث‌های جدال‌آمیز و تندخویانه و ستیهنگی سیاست‌زده می‌داد که گاه نیز به تسویه‌حساب‌های فردی می‌کشید. طبعاً ضرورت ساده‌نویسی هم به آسان‌نویسی و آسان‌گرایی اندیشگی بدل می‌شد. شمار غیرقابل تصور نشریات در عرض چند سال، که البته بعضی از آن‌ها عمر چندانی نمی‌یافت، خودبده‌خود هدف خواندن را به انتظارهای سریع و روزمره تغییر می‌داد. بدیهی است که در عمل فراگیر و شتابناک سیاسی، این یک امر ناگزیر بود، اما خواه‌ناخواه پی‌آمدهای منفی هم داشت. به طوری که برخی از اصلاح‌گران مثل طالبوف از این «اصرار در یک‌شبه برقرار کردن مشروطه» نگران شده بودند.

اما بیان روزنامه‌ای واکنشی بود در برابر خفگی دیرینه‌ی کلام که ناگهان دهان باز کرده بود. استبداد سبب شده بود که نویسندگان به معرفت جدید وقوف کامل نیابند، از روش‌های تجربی، مهارت‌های لازم در کاربرد ابزارها و افکار مدرن اطلاعی نداشته باشند.

پس کعبود آگاهی از تمدن و علم و صنعت و حتا مشروطه و آزادی که طالبش بودند، سبب می‌شد هر کسی از ظن خود و به تعبیر خود، به این مساله‌ها و موضوع‌ها روی آورد. در نتیجه یک گرایش کلی‌گرای کلی‌باف و انشانویسی عمومی در مسایل معرفتی باب شد. در این انبوه روزنامه‌ها، نه معیار صحیح مسایل می‌توانست به‌درستی مطرح شود و نه تقابل دو فرهنگ می‌توانست با تأمل به بحث گذاشته شود. پس تنها مساله و موضوعی که از سردرد و شوق و شور و احساس درمی‌یافتند همانا گله و شکایت و ناله از اوضاع نابه‌سامان، به ویژه از فساد دربار و سررشته‌داران کشور بود، که همان را هم به تکرار و تأکید و با تند و تیزترین وجه بیان ارائه می‌کردند.

«غالب نویسندگان اصلاً نمی‌دانستند چه می‌نویسند و برای که می‌نویسند، وانگهی سبک نویسندگی فوق‌العاده ناپخته و ابتدایی بود. از یک‌سو آن سبک مفلک و پیچیده‌ی مملو از صنایع بدیعی دوران گذشته برای ادای مطالب و مسایل روز مناسب نبود، و از سوی دیگر نثر جدید هنوز جایگاه خود را نیافته بود. نویسندگان همان دانسته‌های کهنه و قدیمی خود را از حکمت و عرفان و حدیث و امثال و حکم و با اشعار خود و دیگران به هم می‌بافتند، و از آن‌ها مقاله و مطلب می‌پرداختند. در نتیجه آن‌چه راکه دیروز مثلاً درباره‌ی علم نوشته بودند، امروز درباره‌ی اخلاق، و فردا درباره‌ی تمدن و صنعت و هنر می‌نوشتند...» (یحیی آرین‌پور: از صبا تا نیما، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۵۰)

این بیان احساسات و عواطف در کل‌گرایی نظری و انشانویسی انتقادی، زمینه‌ی مساعدی بود برای این که زبان نظم نیز بدان بگردد. قالب‌های مثنوی و مستزاد و مسمط و... جای طرح تصورات و واکنش‌ها و آلام و مصائب و آرزوهای کلی شد. فکاهه‌نویسی منظوم از همین طریق وجه بارزی یافت. تصنیف و ترانه بار مسایل و حوادث سیاسی و روزمره را بر دوش می‌کشید. سرآمد این گرایش‌ها و چرخش‌های زبانی، «طنز» بود که ادبیات مشروطه وجه مشخصی از آن را به ویژه در «چرند و پزند» دهخدا ارائه کرد. اما کشیده شدن طنز به هزل نیز یکی از پی‌آمدهای ناگزیر و متناسب با بیان احساساتی و تبلیغاتی بود. تعرض و تجاوز و تهمت و افترا و ناسزاگویی و غوغاگری موقعیت‌گسترده‌ای می‌یافت، و دشنام و هجو و هزل و انتقام‌جویی جای طنز می‌نشست.

* * *

وجه غالب در موقعیت بیانی مشروطه را از آن‌رو به تفصیل توضیح دادم تا هم پایه و مایه‌ی رک‌گویی تا دریده‌گویی دانسته شود، و هم با علت و دلیل تکرار و غلبه‌ی این وجه بیانی در دو دوره‌ی بعدی یعنی سال‌های دهه‌ی بیست و سال‌های اول انقلاب، بهتر آشنا شویم. این سه دوره از بابت کاربرد و تسلط‌ی بیان

● عرصه‌ی اعتلای فرهنگی عرصه‌ی تفاوت‌ها و تنوع و کثرت است. پس مستلزم درک همه‌جانبه است.

● ریا نشأت گرفته از مصلحت است. مصلحت هم غالباً به فدا کردن حقیقت و دور زدن ارزش‌ها می‌انجامد.

هستیم.

زبان در این وجه به سمت انضباطی حرکت می‌کند که چشم‌اندازش دستیابی به اصل واقعیت یا طرح آن است. اگر در پوشیده‌گویی روند به شبهه افکندن قوی است، در روشن‌گویی روند رفع شبهه نیرو می‌گیرد. البته از طریق شبهه کردن در تمام وجوهی که پوشیده است. پس حشو و زواید را کنار می‌زند تا به شفافیت بگراید. اگر پوشیده‌گویی در ایجاد توهم به تحریف هم متوسل می‌شود، روشن‌گویی برای رفع توهم جریان تحریف را هم باید باز شناسد و باز شناساند. هم‌چنان که در وجود تحریف‌گران نیز باید تأمل کند. اوهام و ابهام و تعبیرات کشدار و طمطراق و طنطنه و قلنبه سلنبه‌گی را یک‌سو نهد. و این به اعتباری بت‌شکنی است. در این روش دروغ‌ها کشف می‌شود. مبنای دروغ‌ها نیز مشخص می‌شود. کشش به موشکافی و دقت و چرایی نقطه‌ی مقابل گرایش قدیمی گوش به حرفی و پذیرش و تسلیم و اطاعت است. توهم‌زدایی از زبان، خود سنت‌شکنی است. وسعت بخشیدن به آگاهی در قلمرو حقیقت فردی و اجتماعی است. چرخش زبان بر اساس هوشیاری است. اعتلای فرهنگی نه میدان مسابقه است که کسی

از آن پیروز بیرون آید، و نه خیابان یک‌طرفه‌ای است که جهت حرکت در آن از پیش مشخص شده باشد. این عرصه عرصه‌ی تفاوت‌ها و تنوع و کثرت است. پس مستلزم درک همه‌جانبه است. اختلاف و تنوع و کثرت مشخصه‌ی آگاهی‌های پیچیده‌ی جدید است که ملازم زندگی پیچیده و پرتنوع و پرکثرت جدید است. زبان در چنین وضعی نمی‌تواند زبان تک‌بعدی و خلاصه‌گرای قدیم باشد. زبان معطوف به آگاهی‌های پیچیده، ناتوانی‌های بشری را در عرصه‌های واقعی بروز می‌دهد، فاش می‌کند تا بتواند آن‌ها را به قدرت شناخت تبدیل کند. از این‌رو از طرح و نقد هیچ مشکلی باز نمی‌ماند. بر نارسایی‌ها و مشکلات و بدفهمی‌ها و انحراف‌ها و... سرپوش نمی‌گذارد. بل که با نقد مدام در پی دریافت و ارائه است. نقد و ارائه و تصحیح در گرو مشارکت همگانی است. وابسته به حضور و خرد جمعی است. در گرو تبادل نظر است. طبعاً چنین کارکردی در گرو مدارا و آزادی است. از همین‌جا نیز روشن‌گویی با بیان خنثای اداره‌جاتی و یا برخی از دانش‌وران و کارشناسان خنثا و برکنار از سیاست فاصله می‌گیرد بسط روشن‌گویی به بسط آزادی اندیشه و بیان وابسته است که این خود لازمه‌ی بسط تفکر انتقادی است. □

۷ - از ظاهر و شکل و سطح هر چیز چنان برمی‌آشوبد که امکان غور و غوص در عمق و محتوا را از دست می‌دهد. در نتیجه از «نقد» و «تأمل» برکنار می‌ماند.

۸ - به رغم تظاهر شدید به صراحت، گرفتار دوگانگی بیان است: پوشیده‌گویی و حتا دم فرو بستن در مورد مشکلات، نارسایی‌ها، تخلفات مربوط به حوزه‌ی خویش تا سبب رسوایی نشود و مخالف و دشمن از طرح انتقادهای درونی سواستفاده نکند. در مقابل تجسس و کنذوکا در مسایل مربوط به دیگران و کوس رسوایی آنان را بر سر هر بام زند.

۹ - انشانگاری پرگو و پرطمطراق و رمانتیک و تکیه بر عبارات مطمئن و دهان‌پرکن مملو از صفت و تشبیه و استعاره و نعت و ستایش و تعبیرات به اصطلاح شاعرانه و حماسی و احساساتی.

۱۰ - اصرار به صراحت تا حد دریده‌گویی با توسل به دشنام و تهمت و افترا و هجو و انگ زدن و لجن‌مال کردن و غوغاگری و...

* * *

اما روشن‌گویی بیانی است برای بسط تفکر انتقادی که خود در گرو آزادی اندیشه و بیان است. در سال‌های اخیر معتقدان به بسط تفکر انتقادی، به رغم موانع و محدودیت‌ها، این ضرورت و گرایش را تشخیص داده‌اند و پی‌گرفته‌اند. حرکت تازه‌ی ذهن و زبان به سمت نوعی روشن‌گویی در مفهوم گراییده است. «بسط پرسش»، «نقد تفکر»، «تشکیک سیاسی»، «بازخوانی فرهنگ»، ایجاب می‌کند که همه چیز در موقعیت و حقیقت خود بازجست شود.

پس روشن‌گویی وجهی تبیینی است. هم از چه‌گونه‌گی پدیده و موضوع پرده برمی‌دارد، و هم از چرایی آن. به همین سبب نیز بر مجال «تأمل» تکیه و تأکید دارد. رعایت مجال تأمل بر دو میناست: اول درک ارزش و توانایی مخاطب برای اندیشیدن به موضوع بیان. دوم رعایت حق انتخاب و آزادی مخاطب در رد و پذیرش و انتقاد و تصحیح موضوع ارائه شده. بنابراین روشن‌گویی هم نشان‌گر گرایش به «گفت و شنیدن» و درک حضور دیگری است؛ و هم بیان‌گر این است که ناگزیریم به رغم شور و شغب‌ها و تهییج‌ها و تبلیغ‌ها، به مبانی رفتاری و پنداری و گفتاری جدید خود دست یابیم و چاره‌ای درخور برای بحران دوران گذار خود بیابیم. به همین سبب نیز نیازمند آزادی

نشانهات بسیار دارند. به همین سبب به رغم وجود تفاوت‌های موضوعی آن‌ها، از تشریح دو دوره‌ی دیگر فعلاً خودداری می‌کنم، ضمن این که بحث تا همین‌جا هم کمی طولانی شده است. وگرنه هر یک از این دو دوره خود موضوع بازخوانی مستقلی است که در مجالی دیگر باید به آن پرداخت. در این‌جا فقط یادآور می‌شوم که در دوره‌ی پس از انقلاب، این وجه بیان، در آغاز کارکرد وسیعی یافت. سپس با وضعی که پس از سال ۶۰ پیش آمد، وسعت کاربرد آن، به دلیل تعطیل روزنامه‌ها و نشریه‌های مختلف، محدود شد. از آن پس به دو شعبه شد. شعبه‌ای در داخل ماند و در برخی از مطبوعات دولتی یا نزدیک به دولت، هم‌چنان به تاخت و تاز پرداخت و شعبه‌ای نیز به خارج از کشور انتقال یافت و در آن‌جا به همان کارکرد ادامه داد.

این رک‌گویی که تا دریده‌گویی تسری می‌یافته است، پیش از هر چیز نمودار بارزی از پاره شدن کیسه‌ی زبان پوشیده‌گویی تاریخی ما، و واکنشی در برابر آن بوده است. مشخصاتش، چنان که پیش‌تر اشاره شد، با تناقضی همراه است. از یک‌سو نشانه‌ی نفی شیوه‌ی بیان قدیم است؛ و از سویی افتراق ماهوی و تضاد عمقی چندانی با آن ندارد. در حقیقت انگار زبان در پوسته ترکیده باشد تا اولین لایه و سد مقابل خود را بکوبد. به همین سبب برخی از مشخصات پوشیده‌گویی را نیز در خود حفظ می‌کند و ادامه می‌دهد. اگر بخواهیم تعبیری کرده باشیم باید بگوییم مثل درخواست آزادی با استبداد کامل است!

این «تناقض مجسم» را می‌توان به اختصار بدین‌گونه توضیح داد (ضمن این که با تفصیل آن در دوره‌ی مشروطه آشنا شدیم):

۱ - آشکارایی در لفظ و پوشیدگی در معنا. یا شدت لفظ و ضعف معنا.

۲ - ادامه‌ی ساخت‌های استبدادی بیان در خطاب و عتاب و تبلیغ و تهییج از موضع دانای کل مطلق و تعصب در انتساب حقیقت مطلق به خویش.

۳ - برکنار ماندن از امکان گفت‌وگو. زیرا زبان ستیز و دفع و نفی و طرد و حذف دیگری است. پس صراحت خود را برای خاموش کردن بیان مخالف به کار می‌برد. یعنی آزادی بیان را حق مخالفان نمی‌داند.

۴ - از موضع مسلم و حقیقت مطلق خویش با همه چیز روبه‌رو می‌شود. پس آن‌چه در مقابل آن است باطل است و در خور قلع و قمع. فرهنگ و زبان با همه‌ی اجزا وسیله‌ی است برای این قلع و قمع.

۵ - بی‌تاب و خلاصه‌گراست. با صغرا و کبرای ساده‌ای به تصمیم می‌رسد. با سفید و سیاه و عمده و غیرعمده کردن کلیتی را می‌پذیرد، و کلیتی را نفی می‌کند.

۶ - هر واقعیتی را پیش از هر چیز در موقعیت سیاسی و ایده‌نولوژیک تبیین و ارزیابی و قضاوت می‌کند. پس فرهنگ و سیاست و تبلیغات را یکی می‌انگارد و همه چیز را در هم‌سازی با تحلیل‌ها و احکام تعیین‌شده می‌پسندد و می‌طلبد.